



الهام یوسفی - به سینما می‌رویم و روبه روی پرده نقره‌ای، می‌نشینیم به تماشای برش‌هایی از یک زندگی یک زن، زنی که کارگردان و بازیگر، تمام تلاش‌شان را کرده‌اند تا واقعی و با تمام دغدغه‌های یک زن در سن و سال و شرایط خانوادگی و اجتماعی خودش، از آب دربیاید. این که موفق می‌شوند یا نه، به زمان طولانی و تامل و تعمق بسیار نیاز ندارد. تماشاگر اگر یک زن باشد، معمولاً در همان لحظه‌های آغازین فیلم، بی آن‌که تلاش خاصی بکند، واقعی یا قلابی بودن زن توی فیلم را می‌فهمد و اگر زن نباشد، می‌تواند با مقایسه زن توی فیلم با زنان اطرافش، اصل و بدل را تشخیص دهد. در سینمای ایران، زنان بسیاری در شرایط سنی و معیشتی و اجتماعی گوناگون به تصویر کشیده شده‌اند. گاهی خودشان محور داستان بوده‌اند و گاهی بخش مهمی از قصه و برخی، آن قدر خوب پرداخت شده و تراش خورده‌اند که تا مدت‌ها در دل و جان و ذهن مخاطب ماندگار می‌شوند. زنانی شبیه مادر بزرگمان، شبیه مادرمان، شبیه زن همسایه، شبیه دختر نوجوانمان یا حتی خودمان. زنانی که درست مثل زندگی واقعی، حضور تأثیرگذاری بر فضا و آدم‌های اطرافشان دارند و باز هم مثل زندگی واقعی، هر چقدر محدود باشند، نمی‌شود نادیده‌شان گرفت. امروز به بهانه ۲۱ شهریور، روز ملی سینما، مروری داریم بر خاطره تعدادی از به‌یادماندنی‌ترین و مهم‌ترین زنان سینمای ایران و با احتیاط، در چند قالب دسته‌بندی‌شان کردیم. هم خاطره‌بازی است و هم تاملی بر سیمای زن در سینمای کشورمان. با ما همراه باشید.

به بهانه روز ملی سینما، شخصیت‌شناسی زنان در سینمای ایران

سیمای زنی در دوردست!



زن خانه‌دار؛ از خود گذشته و خسته

زن خانه‌دار؛ زنی که تمام مسئولیت‌های خانه و رسیدگی به همسر و بچه‌ها به عهده اوست و این مسئولیت‌های ریز و درشت زندگی، فرصتی برای خودش و پرداختن به علایق و دغدغه‌هایش باقی نگذاشته است. گاهی ظاهر زندگی اش روبه‌راه است و گاهی همین خوشبختی ظاهری را هم ندارد و مدتی است به درستی انتخابش، به درستی نقش اش در خانه و خانواده شک کرده. وقتی از زنی با این ویژگی‌ها حرف می‌زنیم، شاید اولین شخصیتی که به ذهنمان می‌رسد، «طاهره» «به همین سادگی» ساخته «رضا میر کریمی» باشد. نقشی که خانم «هنگامه قاضیانی» کاملاً باورپذیر بازی اش کرده بود. یک زن خانه‌دار با فریزی پر از سبزی و گوشت تمیزشده، یک همسر فداکار اما بدون اعتماد به نفس که از عوض شدن رمز کارت عابر بانک حساب خانوادگی‌شان بی‌خبر است و یک مادر مهربان که بچه‌اش هم او و شغلش (خانه‌داری) را به رسمیت نمی‌شناسد. زنی خسته از روزمرگی، با پرشش‌هایی در سکوت و حرف‌هایی در قالب شعر. زنی که بسیاری از ما را یاد خودمان می‌اندازد. یاد بخشی از خودمان که همواره با آن درگیریم. شخصیت «سمیه» در فیلم «ابد و یک روز» هم شکل دیگری از همین جنس زن بود، اما این بار در قالب دختر خانواده. شاید بتوان «زهراسادات» «طلا و مس» را هم در همین دسته گنجاند. زنی که تمام دلخوشی او، گرم نگه داشتن کانون خانواده‌اش است و حتی در زمان بیماری، بیش از این که به خودش فکر کند، به همسر و فرزندانش فکر می‌کند.

زنِ سرگردان؛ در جست وجوی هویت

یک زن دلزده که در جست وجوی تعریف درستی از خودش، نه به عنوان دختر و همسر و مادر، که به عنوان یک انسان است. یک جور جست وجوگری که معمولاً با گنجی همراه است و در فیلم‌هایی مثل «پری»، «سارا» و «لیلا»ی «داریوش مهرجویی» می‌توان نمونه‌هایش را دید. اما «رویا» در «کاغذ بی خط» و «مینا» در «کنعان»، بهترین تصویر از این گونه زن‌ها هستند. رویا، یک مادر پر مشغله است که دغدغه‌های روزانه اش، مثل بیشتر زنان خانه دار، ناگزیر شستن و رفتن و پختن است اما نمی‌تواند بی خیال رویای «نوشتن» شود و بر سر محقق کردن این خواسته، وارد یک چالش عمیق با همسر و حتی مادرش می‌شود. زنی که در اوج احساس و علاقه به همسر و فرزندانش، خوب می‌داند باید پیش از هر چیز، تکلیف اش را با خودش، نقش اش و رویاهایش روشن کند. مینا هم، تصویر زن سرگردان امروزی است؛ تصویری که شاید رایج نباشد اما قابل درک است. زنی که به ظاهر همه چیز دارد: پنت‌هاوس، همسر به ظاهر مهربان و حمایت‌گر، جوانی و زیبایی اما دلزده از تمام این‌ها، به دنبال خلوت و یقین‌راندن و رفتن است: «من دوس دارم صبح که چشم‌ام باز می‌کنم، هیشکی نباشه بهش سلام کنم. وقتی از خونه می‌رم بیرون، هیشکی منتظرم نباشه. می‌خوام هیشکی منو نخواد!»



زن فراموش شده؛ تنها و بی‌پناه

تصویر زن تنها، در سینمای ایران کم نیست. زنانی که وجود دارند، زنانی که زندگی‌شان به هر دلیل، خالی از یک مرد حامی است. آنها در سکوت و صبوری، بچه‌هایشان را بزرگ می‌کنند و همیشه منتظر یک معجزه می‌مانند و با رویاهایشان زندگی می‌کنند. «فیروزه»، زن جوان و تنهای فیلم «شهرزبیا» جزو همین‌هاست. زن جوانی که شرافتمندانه در گوشه دور افتاده‌ای از شهر، با بچه‌اش زندگی می‌کند و با ناامیدی به دنبال تهیه دبه ای است که می‌تواند برادر نوجوانش را از اعدام نجات دهد. یک دختر تنها که سایه یک اتفاق بزرگ روی زندگی اش سنگینی می‌کند و ورود یک جوان به زندگی او تا مدتی، دلخوش اش می‌کند. «زبیا»ی فیلم «نیمه‌شب اتفاق افتاده» و «آتی» فیلم «ماهی‌ها عاشق می‌شوند» هم نمونه‌های دیگری از همین زنان تنها اما نجیب و صبور و امیدوارند.

زن آواگارد؛ تابوشکن و در حال گذار

با وجود برخی محدودیت‌ها، گاهی در سینمای ایران زنانی خلق شده‌اند که بخش متفاوتی از درونیات یک زن را به نمایش می‌گذارند. مسائل پنهانی مثل عشق ممنوعه که یک جورهایی تابو محسوب می‌شود. شاید یکی از مهم‌ترین و به یادماندنی‌ترین این زنان با یک چالش عمیق، «سیمای» فیلم «شوکران» باشد. زنی پرستار که دلپسته و وابسته مرد متاهل می‌شود و در یک عشق نافرجام، زندگی خود را می‌بازد. یک زن تنها با روحیه‌ای جنگجو که برخلاف جریان رایج اجتماع گام برمی‌دارد و سرانجامی تلخ دارد. شاید بتوان «چهل سالگی» اثر اقتباس شده از زمانی به این نام را هم در همین دسته گنجاند. بازگشت عشق سال‌های دور، حال و هوای زندگی فعلی یک زن را به هم می‌ریزد. «نگار» شخصیت اصلی داستان، اکنون و در حالی که کنار همسرش زندگی می‌کند و یک دختر دارد، باید با احساسات مبهم اش در مقابل زنده‌شدن خاطره یک عشق، روبه‌رو و میزان تعهد و وفاداری اش محک زده شود. یکی از جدیدترین و البته جذاب‌ترین نمونه‌های زن به اصطلاح پیشرو و تابوشکن هم، «ساناز» در فیلم «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو» بود؛ زنی که اعتقادی به حرف‌شنوی از مرد ندارد و سر میز غذا و جلوی چشم بقیه، با خونرسدی سیگار دود می‌کند.

دختران سینما؛ معصوم و آسیب‌پذیر

شخصیت محوری تعداد زیادی از فیلم‌های سینمای ایران، یک دختر است. دخترانی که خیلی وقت‌ها کج و کوله و قلابی‌اند. اما در برخی فیلم‌ها، شخصیت‌پردازِی این دختران آن قدر خوب و واقعی از آب درآمده که هنوز و همچنان، اکت‌ها، دیالوگ‌ها و تکیه کلام‌ها و اداهایشان در ذهنمان است. «ترانه» در فیلم «من ترانه پانزده سال دارم»، دخترک تنها اما قوی و محکمی که با یک چالش جدی مواجه می‌شود یا «مریم» فیلم «نفس عمیق» که سرخوش و شاد و متفاوت، به دنبال استقلال و تجربه های تازه است و نقش اش را «مریم پالیزبان» بازی می‌کرد، از جمله این دختران به یادماندنی‌اند. دختران ساده و معصومی که زندگی، بزرگ و پخته‌شان می‌کند.



زن طبقه متوسط؛ گیج و معلق

زنانی که هم در جامعه و هم در سینمای امروز ایران، بیشتر و پررنگ‌تر از همیشه دیده می‌شوند. زنان فیلم «سعادت آباد» «مازیار میری»، زنان فیلم «چهارشنبه سوری» «اصغر فرهادی» یا زنان «خشکسالی و دروغ» از این دسته هستند. زن‌هایی که هم در خانه و هم بیرون از خانه کار می‌کنند، مهمانی می‌دهند و مهمانی می‌روند، سعی می‌کنند به ظاهرشان برسند اما باز هم انگار یک قدم از زندگی عقب‌اند. زندگی خانوادگی متلاطمی دارند، توان مدیریت چالش‌هایشان را ندارند، ضعیف و آسیب‌پذیرند، در گیر خود هستند و معمولاً از بچه‌هایشان غافلند. زنانی با همسران روشنفکر که معمولاً سرگرم کارهای خودشان هستند و به زن فضا داده‌اند و در مطالبه فضای خودشان اند. زنانی با خانواده‌هایی که هنوز نایب نشده‌اند تهی‌ا از معنا و شکننده‌اند.



زن روستایی؛ امیدوار و خستگی‌ناپذیر

به تصویر در آوردن زندگی زنان روستایی، با همه جزئیات تلخ و شیرین اش، جوری که باورپذیر و دلچسپ باشد، کار هر کسی نیست. یک زن که در عین سادگی، پیچیده و رمزآلود است. اما کارگردان‌های قدّر، گاهی تصویری از این دسته زنان خلق کرده‌اند که کاملاً باورشان کردیم. «نایی جان» در «باشو غریبه کوچک» یک زن شمالی است با همان افکار و همان لهجه و همان میزان فعالیت و همان هوش و نگاه یک زن واقعی در روستاهای شمال کشور که برای پسری جنگ زده که از جنوب به آن جا پناه آورده، مادری می‌کند. «الفت» در فیلم «شیار ۱۴۳» هم زنی ساکن یکی از روستاهای کرمان است که سال‌هاست انتظار پسر مفقودالترش را می‌کشد. در میان نمونه‌های قدیمی‌تر، «نوبر» «روسری آبی» هم تصویر زن قوی‌ام‌پر از حجب و حیای روستایی را به ذهن متبادر می‌کند. زنان جنگنده، زنان خستگی‌ناپذیر، زنانی که زندگی‌شان تعطیل نمی‌شود، زنانی که خود خود زندگی‌اند.

مادران سینما؛ رنج‌ور و نگران

چه کسی است که فیلم «مادر» اثر زندیاد «علی حاتمی» را دیده باشد و جلوه ای از مادرانگی مادر و مادر بزرگ خودش را در مادر فیلم، ندیده باشد؟ زنی که حتی در مواجهه با مرگ هم، به فکر مهمانان مراسم کفن و دفن و پذیرایی از آن‌ها و حفظ آبروی خانواده در مجلس ختم است. برنج خوب دم بکشد و خورشت خوب جا بیفتد؛ یک دغدغه تاریخی که تا دم مرگ هم با مادران اصیل ایرانی همراه است و البته یک نگرانی و دلواپسی دایمی برای فرزندان‌شان و روابط بین آن‌ها. مادر فیلم «این جابدون من» هم، یک مادر دلسوز و وسواسی است؛ کسی که از شکم خودش می‌زند تا بچه‌هایش سیر شوند، خودش لباس و کفش کهنه می‌پوشد تا هزینه خرید کفش دخترش تأمین شود و دلبهره و اضطرابش برای آینده فرزندنی که از معلولیت رنج می‌برد، تمامی ندارد. در کنار این دو تصویر، مادر فیلم «همان مامان» «داریوش مهرجویی» هم، یک مادر ساده و کامل و دوست‌داشتنی است. مادری که برای پهن کردن سفره‌ای آبرومند برای مهمانان سرزده، از جان مایه می‌گذارد. حیف است از مادران سینمایی بگوئیم و یادی از «طوبا»ی «زیر پوست شهر» نکنیم. یک مادر زحمتکش، یک مادر دردمند، یک مادر دل شکسته.

شوند. انگار این روزها فیلم سازان از ترس خوردن برچسب شعارزدگی، از به تصویر کشیدن زنان معمولی با حال خوب و خوشبختی‌های کوچک، اجتناب می‌کنند و تا دلتان بخواده، زنان روشنفکر با ظاهر و رفتار و روابط آن چنانی خلق می‌کنند و تحویل مخاطب می‌دهند. آیا ساختن این همه فیلم با یک تصویر تکراری، تحمیل یک الگوی یکسان به زنان و درباره زنان نیست؟ چرا همیشه زن بودن، در چالش یک رابطه به تصویر کشیده می‌شود؟ رابطه، تنها بخشی از زندگی یک زن است. قرار نیست تا ابد از زن‌ها تصویری ارائه بدهیم که یا خیانت دیده‌اند یا خیانت می‌کنند. جای بسیاری از زن‌ها بر پرده نقره ای سینمای ما خالی است. ما به تصویر واقعی‌تری از زنان نیازمندیم. زنانی از جنس «فاطمه» ژاناس شیشه ای و «راضیه» بادیگارد.

به دنبال انتقام و تلافی‌اند، یا سرخورده و ویران و در فکر انتحار! اما آیا این‌ها تصویر بیشتر زنان در جامعه ایران است؟ حقیقت این است که بیشتر فیلم سازان ایرانی چه مرد و چه زن، آن قدر از واقعیت‌های جامعه فاصله دارند که یادشان رفته شمایل واقعی زن ایرانی و دغدغه‌های مشترک زنان در کشورمان، چیست؟ یادشان رفته مادر بزرگ، آن تصویر کلیشه ای غرغرو نیست که مدام لب‌هایش را گاز می‌گیرد و به بچه‌ها و نوه‌هایش هشدار می‌دهد یا لزوماً همه زنان خانه دار، ملول و خسته و دلزده نیستند. یادشان رفته زنان سالمند بسیاری با حال خوش و فعالیت‌های خانوادگی و اجتماعی مثبت و موفق وجود دارند یا زنان جوانی که هم به چارچوب‌های اعتقادی شان پای بندند و هم کتاب می‌خوانند و موسیقی گوش می‌دهند و فیلم می‌بینند و عاشق می‌

به نظر می‌رسد سینمای ایران در سال‌های اخیر با همه تلاش اش برای خارج شدن از چارچوب‌های رایج و کلیشه‌های همیشگی، باز هم در مقوله به تصویر کشیدن چهره زنان، یک قدم عقب‌است و در حال دست و پا زدن. بسیاری از زنان ایرانی هنوز نتوانسته‌اند خود را در قاب تصاویر فیلم سازان ایرانی پیدا کنند و بیشتر شخصیت‌های خلق شده، غیر واقعی‌اند. حالا یا فیلم سازان ایرانی، زن‌های زمانه‌شان را نمی‌شناسند یا آن دسته معدود که در عموم فیلم‌ها تکرار می‌شوند، اهمیت ویژه ای پیدا کرده‌اند. زن‌هایی اغلب با ژست روشنفکری، روابط اجتماعی آزاد، گرفتار یک رابطه پر مسئله، احتمالاً سیگاری، سوار بر خودروهای مدل بالا و شنونده موزیک‌های مد روز، سرگشته، آسیب دیده و خشمگین! زنانی که معمولاً از جامعه مردسالار ضربه خورده‌اند و یا

جای خالی هزاران

زن در قاب سینما